

ادبیات پسا - استعمارگری و زبان تازه آفریقا برای زندگی جهانی

Post - Colonial Literature

ترجمه پیمان هاشمی نسب

که نمونه بارزی در ادبیات استعمارگری است، جوزف کنراد فرضیات مسلم برتری نژادی را، که قوانین مربوط به سفیدپوستان را تحکیم می‌بخشید، مورد اعتراض قرار می‌دهد. به گفته وی، ولع محض آن چیزی است که امپراتوری [بریتانیا] را برمی‌انگیزد. در واقع حرص گردآوری ثروت، اروپاییان را از آن سیاه‌پوستانی که آن‌ها برایشان حکومت می‌کردند و تا لحظه مرگ کار می‌کشیدند، بی‌فرهنگ‌تر، بی‌تمدن‌تر و وحشی‌تر کرده بود.

نویسندگان پسااستعمارگری با اعتراض به گونه‌های تجربه استعماری، جایگاه نظریه کنراد را ارتقا بخشیده‌اند؛ ادبیات پسااستعمارگری، به دنبال تهییج ناسیونالیسم سیاسی و فرهنگی، با رسوا کردن فرضیه بومی رام و کنش‌پذیر، به شرح و بسط شورش‌های مردمی در برابر قوانین استعماری پرداخته است. نویسندگانی همچون سی.ال. آر. خامس^۱، قهرمانان سیاه‌پوستی مثل توسن لوورتور^۲ را مورد توجه قرار داده‌اند. توسن لوورتور بزرگترین شورش بردگان را که به شکست نیروهای نظامی فرانسه، اسپانیا و بریتانیا منجر شد، رهبری کرد تا این که اولین جمهوری سیاه‌پوست آزاد در غرب، هائیتی را به وجود آورد. هرچند که تاریخ، داستان حماسی پادشاهان و شورشگران نیست، بلکه ثبت‌کننده روز به روز دوران حیات و زندگانی عموم مردم است؛ به عنوان مثال، تولید نیشکر توسط سیاه‌پوستان نه تنها منافع تجاری امپراتوری را افزایش می‌داد بلکه بین طبقه اعیان در قرن هجدهم، میل خوردن چای شیرین را به وجود آورد.

نویسندگان پسااستعمارگری با شخصیت دادن به کارگران دروی نیشکر، به مردمی اشاره می‌کنند که نقشی مهم در تاریخ سرزمین خود داشته‌اند، اما اگر از آن‌ها سخنی به میان آمده است فقط به خاطر دلایل سیاسی و... بوده است.

این ادبیات به ارزیابی مجدد بیان گفتاری، مثل‌ها و ضرب‌المثل‌ها و ترانه‌ها و داستان‌هایی می‌پردازد که از نسلی به نسل دیگر رسیده و در بین تمام آحاد جامعه تسری داشته است. اگرچه این گونه‌های ادبی غالباً از سوی محققان کم‌اهمیت قلمداد شده و تا رده نامشخص قصه عامیانه تنزل می‌یابد، اما همان‌طور که چینیو زو^۳

ادبیات پسااستعمارگری^۴ شامل مجموعه نوشتارهای منبعث از مستعمرات پیشین و پاست که مسایل و موضوعاتی همچون تاریخ، هویت، قومیت، جنسیت و زبان را وارد خطاب قرار می‌دهد. این اصطلاح را باید با درنگ و مسامحه مورد استفاده قرار ندهد، زیرا که آکنده از دوگانگی‌ها و مسایل پیچیده است؛ به عنوان مثال می‌توان به این یاد اشاره کرد: چه تفاوتی میان امپریالیسم و استعمارگری وجود دارد؟ آیا اشکال حکومت مستعمراتی و فرآیند استعمارزدایی آن قدر متغیر بوده که هیچ‌گاه تعریف و بهوم واحدی بر آن وجود نداشته است؟ آیا ادبیات ایالات متحده آمریکا شامل نین مجموعه‌ی است؟ چرا اصطلاح ادبیات کشورهای مشترک‌المنافع که زمانی رد تأیید بود، دیگر مناسب به نظر نمی‌رسد؟ آیا دلیل‌اش این است که در بردارنده یاری از فرضیات ضمنی اجتماع چند فرهنگی است که در آن هر کشور برای ستیابی به هدفی مشترک و انجام کاری سترگ تلاش می‌کند؟ آیا امپراتوری با چنین اردی - استقلال هند در سال ۱۹۴۷، مستقل شدن فیجی و باهاما در سال‌های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ و... - خاتمه یافت؟

این گونه سوالات بسیارند، اما تا به امروز اصطلاح ادبیات پسااستعمارگری سبب‌ترین عبارتی است که دربرگیرنده این مجموعه مؤثر و گوناگون و واکنش‌های سی است به چالش‌هایی که به وسیله استعمارزدایی و تحولات استقلال و خودمختاری در ابعاد وسیع شرایط گوناگون فرهنگی و سیاسی ایجاد شده است. این انتقاد به استیلا و شیوه‌های تحکیم‌آمیز یک پدیده قرن بیستمی نیست، بلکه الش‌ها در بین خود استعمارگران به وجود آمده است؛ مخالفانی همچون کاساس^۱ و مونتسنوس^۲ دومینیک، درگیر مبارزه با اعمال وحشیانه‌ی بودند که ن بود ساکنان بومی کاراییب را از سرزمین‌شان بیرون کنند. وقتی در سال ۱۵۱۱ تسینوس این پرسش‌ها را مطرح کرد که آیا هندی‌ها خودمختار هستند یا خیر، ستان استعمارگرش متفقاً او را از این مداخله برحذر داشتند و او را واداشتند با ت برداشتن از اعتقاداتش، به اسپانیا بازگردد. به این ترتیب هرگونه اعتراض و لغت از سوی جمعیت متوطن با واکنش شتابزده و شدیدی روبه‌رو می‌شد. این روی‌های استعمارگرانه مشاجراتی را پدید آورد که تا به امروز تداوم یافته است. نزاع بر سر تضاد میان جوامع اصیل و تصنیی درگرفته است؛ از طرفی مونتین^۳ لال می‌گرد که ملل بدوی به سبب زندگانی سالم و پاک‌کی که در طبیعت داشتند، ن فضیلت بیشتری هستند. همان‌گونه که در مقاله معروف خود درباره نواران^۴ بیان می‌کند: دلیلی ندارد که بگوییم هنر باید به بزرگی طبیعت مهربان و مت برسد، از طرفی دیگر، دستاوردهای اجتماعی هنر و تفوق آن بر طبیعت را تاکید قرار می‌دهد.

محدوده این بحث و مناظره پیش از این، در زمان نگارش نمایشنامه توفان^۵ ل شکسپیر تعیین شد. الگوی مشخص نویسنده در این اثر، بومی مسالمت‌جویی که بعدها تبدیل به آدمی مزور شده که نیازمند دست اصلاح‌گر انسان دفره‌یخته سته است. این مضمون با اندکی استثناء با نگارش رمان رابینسون کروزو^۶ و های کیپلینگ^۷، در ادبیات داستانی امروزی ادامه یافت. در رمان دل تاریکی^۸

خاموش و بی‌صدای تاریخ بلکه به عنوان انسان‌های تاریخ‌ساز در دل تاریخ قرار دادمانند.

هر قدر طمعه و کنایه در این واقعیت باشد که بسیاری از نویسندگان پسااستعماری هم زبان انگلیسی و هم زبان استعمارگر قبیله‌شان را برای نوشتن انتخاب می‌کنند و در انواع ادبی، از رمان - که جوامع اروپایی آن را بسط دادند - بهره می‌گیرند، اما شکی نیست که آثار مکتوب جدید در زبان انگلیسی شامل مجموعه‌یی از متون مهیج و پویا است که مستعد در انجام و تعیین و ارزیابی ملاک و معیار کلی سنتی و فراهم آوردن جایگزینی قوی و جدی برای آن‌چه که غالباً به عنوان متون انگلیسی نسبتاً تدافعی و خویشتن‌نگر است، می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. Bartolomé de Las Casas: (۱۴۹۶-۱۴۹۶) مورخ اسپانیایی

۲. Antonio Montesinos

۳. Michel Montaigne: (۱۵۳۳-۱۵۹۲) اخلاق‌گرا و مقاله‌نویس فرانسوی. غالباً وی را مبدع مقاله

ملتن می‌دانند

۴. Of Cannibals

۵. The Tempest

۶. Robinson Crusoe: نوشته دانیل دفو نویسنده انگلیسی (۱۷۳۱-۱۶۶۰)

۷. Rudyard Kipling: (۱۸۶۵-۱۹۳۶) شاعر، داستان‌نویس و رمان‌نویس انگلیسی، زاده هند وی

اولین نویسنده انگلیسی است که موفق به دریافت جایزه ادبی نوبل در سال ۱۹۰۷ شد.

۸. Heart of Darkness: نوشته جوزف کونراد رمان‌نویس و داستان‌نویس بریتانیایی، زاده لهستان

(۱۸۷۵-۱۹۲۴)

۹. C.L.R. James: (۱۹۰۱-۱۹۸۹) مورخ، روزنامه‌نگار، نظریه‌پرداز سیاسی و رمان‌نویس ترینیدادی.

۱۰. Toussaint L'Ouverture: (۱۷۹۳-۱۸۰۳) این شخص که ورد زورث غزالی را خطاب به او سرود،

یک سیلابوست انقلابی بود که خود را حکمران (Haiti) San Domingo، مستعمره فرانسه کرد

وی رهبر انقلاب هایتی بود.

۱۱. Chinweizu

۱۲. Aztec: سرخپوست ازتک (از تک‌ها ساکنان اولیه مکزیک بودند)

۱۳. Tenochtitlan: پایتخت ازتک

۱۴. Elizabeth I: (۱۵۳۳-۱۶۰۳) دختر هنری هشتم، ملکه انگلیس و ایرلند بین سال‌های

(۱۵۵۸-۱۶۰۳)، در زمان حکمرانی وی، فرهنگ ملی به ویژه در عرصه ادبیات شکوفا گردید شکسپیر،

مارلو و اسپنسر هم عصران وی بودند او هرگز ازدواج نکرد

۱۵. The East India Company

۱۶. J.M. Akbar: (۱۵۲۳-۱۶۰۵) امپراتور مغول هندوستان در سال ۱۵۵۶

۱۷. Ngugi Wa Thiong'o: (۱۹۳۸) رمان‌نویس کنیایی.

۱۸. Chinua Achebe: به گفت‌وگو با اچی بی مراجعه کنید

۱۹. Derek Walcott: شاعر و نمایشنامه‌نویس کربیبی، برنده جایزه نوبل سال ۱۹۹۲

۲۰. V.S. Naipaul: به پی‌نوشت گفت‌وگو با اچی بی مراجعه شود

۲۱. Creole: زبان کریول، این زبان فیلسفه آمیخته با انگلیسی است.

۲۲. Arundathi Roy: برنده جایزه بوکر ۱۹۹۷، نویسنده اثر غم‌های کوچک

۲۳. Jean Rhys: (۱۸۹۰-۱۹۷۹) رمان‌نویس و داستان‌نویس انگلیسی، زاده دومینیک

۲۴. Anita Desai: (۱۹۳۰) رمان‌نویس و داستان‌نویس هندی

۲۵. Buchi Emecheta: (۱۹۲۴) رمان‌نویس نایجریایی

۲۶. Olive Senior: (۱۹۴۱) داستان‌نویس و شاعر جامائیکایی

۲۷. Nadine Gordimer: به پی‌نوشت گفت‌وگو با اچی بی مراجعه شود

۲۸. Grace Nichols: (۱۹۵۰) شاعر و رمان‌نویس گویانی - بریتانیایی

نویسنده نایجریایی یادآور می‌شود، قصه‌های عامیانه آفریقایی‌ها محصول سنن دیرینه و قدیمی فصاحت و بلاغت است که خاصی دوران معاشقه قبل از ازدواج یا مراسم ازدواج یا مراسم ولادت یافتن است. بنابراین قصه عامیانه عنصر مکمل و لازم ساختار زندگی فردی و اجتماعی است که معمولاً با مفاهیم و نمادهای عمیق مذهبی همراه است و نادیده پنداشتن آن به معنی توافل از تاریخ فرهنگی یک ملت است.

در سال ۱۹۹۲ قدرت غرب به واسطه قرار گرفتن در یک منظر تاریخی جدید، به طور جدی زیر سوال می‌رود. در این سال، با وجود تبلیغات و شماره‌های جنجالی و پرسروصدای ایالات متحده، مراسم پانصدمین سالگرد ورود کریستف کلمب به آمریکا به وسیله مجموعه گسترده‌یی از نوشته‌های پسااستعماری مورد اعتراض قرار می‌گیرد. این نوشته‌ها نظریه کشف اتفاقی آمریکا توسط ماجراجویان اروپایی را مردود می‌دانند. آن‌ها خاطر نشان می‌کنند که در اوج تمدن سرخپوست‌های از تک^{۱۲}، تنوعیت‌لان^{۱۳} پنج مرتبه بزرگتر از مادرید در زمان تصرف از جانب اسپانیایی‌ها بود و در همان زمانی که الیزابت اول^{۱۴} اجازه تأسیس کمپانی هندشرقی^{۱۵} را در هندوستان صادر کرد، در نقطه دیگری از دنیا قلمرو تجاری اکبر^{۱۶}، امپراتور مغولی هند، به مراتب وسیع‌تری از همتای انگلیسی‌اش بود.

زبان استعمارگران

زبان به طرز لاینحل با فرهنگ و هویت مرتبط است و هنگامی که استعمارگران می‌کوشیدند زبان انگلیسی را به عنوان ابزار ارتباطی متناسب با اهداف ویرانگرشان بر ملل آزمایش شوند، تحمیل کنند و اکثراً مستعمره‌نشین‌های پیشین بین پذیرش و عدم پذیرش قطعی زبان انگلیسی نوسان داشت. نویسنده کنیایی وایونگو^{۱۷} برای نگارش رمان‌اش ابتدا از زبان انگلیسی استفاده کرد، اما نهایتاً تصمیم گرفت تا آن را کنار بگذارد. به نظر او، زبان در مرکز دنیوی متضاد در آفریقای قرن بیستم قرار دارد و نقش آن برای اهداف استعمارگران در زمینه مهار فرهنگ و دنیای ذهنی آفریقا حیاتی است. به نظر نویسندگان دیگری همچون چینوا آچی بی^{۱۸} نایجریایی، زبان انگلیسی وسیله‌یی برای متحد کردن ملل تمام قاره‌ها و دستیابی به مخاطبانی بود که اگر با زبان مادری خود می‌نوشتند، تعدادشان کمتر می‌شد. البته، چه زبان انگلیسی قادر به فراهم آوردن ضرب آهنگ و هماوایی لازم برای شور و حال بخشیدن به چشم‌اندازها و دورنماهای بیگانه باشد یا نه، مانع از آن نگردیده تا نویسندگانی ظرفیت‌های این زبان را مورد آزمایش قرار ندهند؛ به طور حتم افرادی نظیر وال کات^{۱۹} و ناپهول^{۲۰} از تکنیک‌هایی همچون استفاده از زبان انگلیسی و یا زبان محلی کریول^{۲۱} بهره جست‌مانند تا بر این نکته تأکید کنند که دنیای پساکلمبیایی به طور قطع چندفرهنگ و چندتباری است. این بحث همواره جریان داشته و اگرچه این نظر و اعتقاد در همه جای دنیا یکسان و مشترک نیست، اما امروزه مردمانی در سراسر دنیا هستند که زبان انگلیسی را همچون زبانی می‌دانند که از بریتانیا یا بریتانیایی بودن جدا شده است. آن‌ها این زبان را از آن خود می‌دانند، چرا که ایشان، این زبان را طوری شکل بخشیدمانند و دوباره پرورش دادمانند تا بتوانند تجربه‌های شخصی‌شان را بر آن بار کنند.

پیشروی مهم دیگر، ظهور مجدد تجربه زنان پس از دوران مکتوم داشتن‌شان در تاریخ جوامع مستعمراتی است. در بسیاری از آثار معاصر، اظهارات جزمی و خشک زنان غیرغربی به شدت رد شده است؛ اکثر این آثار به طرق گوناگون تصورات و تجسم‌هایی را که عمیقاً ریشه در روایت‌ها و داستان‌سرایی‌های غربی و توصیفات بیش از حد ساده انگارانه دارند تکریم می‌کنند. آرولداتی روی^{۲۲}، برنده جایزه بوکر سال ۱۹۹۷، آخرین فرد وارد شده در لیست معروف زنان نویسنده است. در این لیست نویسندگانی چون ژان رایس^{۲۳}، درای^{۲۴}، امچتا^{۲۵}، سینیور^{۲۶}، گوردیر^{۲۷} و نیکولس^{۲۸} را می‌بینیم. چنین نویسندگانی زنان را نه به عنوان شاهدان صحنی

سرمایه و دارایی کشور نفت خیز نیجریه به جیب وی سرازیر می‌شود و تشکیلات سازمانی و شبانده ملی کشور، مثل بیمارستان‌ها و جاده‌ها، که جز وضعیت مناسبی قرار داشتند، از بین می‌رود. در سال ۱۹۹۹ اوباسانجو Obasanjo به سمت ریاست جمهوری انتخاب می‌شود؛ وی اولین رئیس جمهور نیجریه است که از سال ۱۹۸۳ به بعد طی انتخابات مردمی برگزیده شده است. اگرچه روند اصلاحات نیجریه هنوز با سستی و آرامی به پیش می‌رود، اما آچی‌بی دورادور همچنان نظاره‌گر است و در این انتظار به سر می‌برد تا با مساعد شدن اوضاع کشورش زمینه‌ی برای بازگشت او فراهم شود.

چینوا آچی‌بی (۱۹۳۰-) تاکنون پنج رمان، پنج کتاب در زمینه ادبیات غیرداستانی و چندین مجموعه داستان کوتاه و شعر نگاشته است. برخی از رمان‌های او عبارتند از: Arrow of God, 1964 و Anthills of the Savannah, 1987. وی به تازگی با نشریه Atlantic Unbound مصاحبه‌ی را در منزلش واقع در Annandale - On - Hudson نیویورک انجام داده که می‌خوانید:

آفریقایی‌ها نبودند، او در کتابش با بازگویی زندگی مردمانی که با انواع و اقسام محرومیت‌ها، مهر سکوت بر لبان‌شان زده شده، این امید را می‌پروراند که بازگویی تا آن جا تداوم یابد که در نهایت منجر به توازن و هماهنگی داستان‌ها در میان مردمان دنیا گردد.

آچی‌بی نویسنده‌گان جهان سوم را ترغیب می‌کند که در جایگاه خود قرار گیرند و درباره‌ی کشور خودشان بنویسند و کمک کنند تا این توازن حاصل شود. هر چند که خود او طی ده سال گذشته به لیل جلای وطن از سر بی‌میلی در ایالات متحده زندگی کرده است. در سال ۱۹۹۰، آچی‌بی بر اثر یک سانحه رانندگی در نیجریه از ناحیه کمر به پایین فلج می‌شود. هنگامی که در یکی از بیمارستان‌های لندن بهبود می‌یابد لئون باتستین Leon Botstein رئیس دانشگاه بارد Bard با پیشنهاد تدریس به آچی‌بی کلیه امکانات رفاهی را برای وی فراهم می‌کند. او فکر می‌کرد تنها یکی دو سال را در بارد - دانشگاه کوچکی در کنار Hudson River Valley واقع در آمریکا - خواهد گذراند، اما اوضاع سیاسی نیجریه مدام وخیم‌تر می‌شود. در مدت حکومت دیکتاتوری نظامی ژنرال سانی آباچا Sani Abacha که از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۸ ادامه داشت، بیشتر

کی آنتونی آچی‌بی یا K. Anthony Appiah استاد دانشگاه هاروارد، چینوا آچی‌بی Chinua Achebe نویسنده نیجریایی را بنیان‌گذار ادبیات آفریقا به زبان انگلیسی معرفی می‌کند.

تجمیل آچی‌بی در دانشگاه ایدابان^۱ Idaban در اوایل دهه پنجاه همزمان با آخرین سال‌های سلطه استعمار انگلیس بر نیجریه است. او که آثار شکسپیر، کالریج و وردزورث را به طور کامل مطالعه کرده، در همین دانشگاه رمان Mr. Johnson اثر جویس کری^۲ Joyce Cary را می‌خواند. حوادث رمان در نیجریه رخ می‌دهد و رمان نیز به عنوان یکی از معدود آثاری که درباره آفریقا نگاشته شده و از این حیث سرآمد دیگر آثار است به وی معرفی شده است - حتی چندی پیش مجله تایم این اثر را به عنوان بهترین اثری که درباره آفریقا نگاشته شده معرفی کرده است - اما آچی‌بی و همکلاسی‌هایش با نظری کاملاً مغفوت، این اثر را مردود می‌دانند. در نظر آنان قهرمان نیجریایی داستان همچون آدم خرفت شرم‌آوری، قلمداد شده که خود آچی‌بی نیز در اثر جدیدش Home and Exile به آن اشاره می‌کند. آچی‌بی در می‌یابد که در توصیف‌های نویسنده ایرلندی، از نیجریه‌ای‌ها و قضاوت غیرمنصفانه پنهانی... از لغت، دشمنی و تمسخر، وجود دارد. او می‌نویسد: «این رمان چشم‌ام را به روی این حقیقت گشود که خانه من مورد تاخت و تاز قرار گرفته، خانه من فقط یک منزل یا یک شهر نیست، بلکه پدیده‌ی است هشدار دهنده. در واقع واکنش آچی‌بی، خلقی رمانی بود با عنوان Things Fall Apart, 1958 درباره نیجریه. این رمان یکی از نخستین کتاب‌هایی بود که سرگذشت مستعمره‌سازی اروپایی را از نقطه نظر یک آفریقایی بیان می‌کرد. رمان وی اینک به اثر هنری ماندگاری تبدیل شده و تاکنون به پنجاه زبان در سراسر دنیا ترجمه شده است. این رمان نقطه عطفی برای نویسندگان دهه‌های پنجاه و شصت بود که آثارشان نمونه داستان‌سرایان قاره سیاه است.

کتاب Home and Exile که حاصل سه سخنرانی آچی‌بی در دانشگاه هاروارد در سال ۱۹۹۸ است، به وصیف تکوین عصر جدیدی در ادبیات می‌پردازد. این مان به نوعی هم یک خود زندگی‌نامه و هم تأمل و تعمقی است بر ماجرای تأثیرگذاری که می‌بایست یا نسی از سلب و محرومیت درباره آفریقایی‌ها ایجاد نند و یا اثری نیروبخش داشته باشد.

بته این به نویسنده بستگی دارد که چگونه از نیروی لمش بهره می‌گیرد. آچی‌بی فرک و فهم تدریجی خود این گونه بیان می‌کند که: درمان Mr. Johnson فقط کی از آن کتاب‌های بی‌شماری است که توسط غربی‌ها گاشته شده است؛ آن‌ها تعریفی از آفریقایی‌ها به بهانیان ارائه کردند که مورد تأیید و موافقت

آچی بی نویسنده آفریقایی: خانه من پدیده‌ای هشدار دهنده است



چینوا آچی‌بی
Chinua Achebe

ترجمه پیمان هاشمی نسب

گفت و گو با چینو آچی بی

چینو آچی بی به سال ۱۹۳۰ در نیجریه متولد شد و در همان مدرسه‌یی که پدرش در آن‌جا درس می‌داد، به تحصیل پرداخت. وی یکی از برجسته‌ترین نویسندگان آفریقایی است که به زبان انگلیسی می‌نویسد. شهرت وی بیشتر به خاطر چهار رمان اولیه‌اش است که می‌توان آن‌ها را به عنوان یک رشته و تسلسلی دانست که سیر و سفر آفریقا از سنت به مدرنیته را بازآفرینی می‌کند: رمان Things Fall Apart به سال ۱۹۵۸، No Longer at Ease به سال ۱۹۶۰ و Arrow of God به سال ۱۹۶۴. این اثر تصویر جامعه سنتی به هنگام اولین مواجهه‌اش با جامعه اروپایی است - آچی بی با استفاده از آسانه‌ها و ضرب‌المثل‌های ایبو در رمان‌هایش جامعه‌یی سنتی را باز آفرینی می‌کند - A man of The People، سال ۱۹۶۶. رمان مسایل و موضوعات جدیدی را مطرح می‌کند. در زیر این ظاهر پر جوش و خروش انتقادی رمان، ناخوشنودی و یاس آرمیده است و تسلط آچی بی بر حوزه وسیع زبانی - از انگلیسی ایبوها و بی جین‌ها گرفته تا سطوح مختلف انگلیسی رسمی - را آشکار می‌سازد.

اکثر آثار او بیانگر تعهدش به ادبیات و جامعه آفریقا است. آچی بی از سال ۱۹۸۴ استاد ممتاز بازنشسته دانشگاه نیجریه بوده در حال حاضر آچی ساکن ایالات متحده امریکا است.

استعمار ژاپن بودند. بنابراین این مردم در آن سوی آب‌ها نیز قادر به درک ماجرای محرومیت در آفریقا بودند. به این ترتیب مردم سراسر دنیا هم می‌توانند نسبت به چنین داستانی واکنش نشان دهند، البته در صورتی که ماجرای داستان بیانگر چیزی در مورد سرگذشت و پیشینه و یا تجربیات خود ایشان باشد. ظاهراً مردم دیگر نقاطی که تجربه مستعمره بودن این چنینی را نداشته‌اند نیز تحت تأثیر این داستان قرار گرفته‌اند.

محرومیت انواع و اشکال گوناگونی دارد، راه‌های دیگری که مردم محروم می‌گردند یا قربانی انواع تبعیض‌ها می‌شوند - ضرورتاً نباید مستعمره‌سازی باشد. هنگامی که این امکان را به وجود می‌آورد تا خواننده با شخصیت‌های یک داستان احساس همدردی کند، احتمالاً خود را نیز درون آن داستان می‌بیند، هر چند که ظاهراً تفاوت زیادی با صومعیت نویسنده داشته باشد. این همان چیزی است که سعی دارم به دانشجویانم بگویم؛ این کار بزرگی است که ادبیات قادر به انجام‌اش است - ما را وامی‌دارد تا موقعیت‌های مختلف را درک کنیم و با مردمی که دور از ما هستند احساس همدردی داشته باشیم. اهجاز ادبیات در همین است. به دانشجویانم می‌گویم احساس همدردی کردن با کسی مثل خودتان یا کسی در همسایگی‌تان، کار سختی نیست، آن چه مشکل است احساس همدردی با شخصی است که او را نمی‌بینید، از شما خیلی دور است، رنگ پوست‌اش با شما فرق می‌کند و حتی غذای که می‌خورد با غذای شما تفاوت دارد.

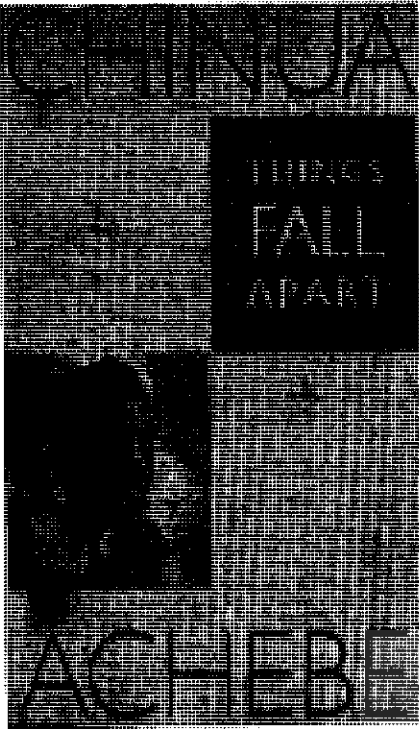
شما را نویسنده پیشگام رمان مدرن آفریقا نامیده‌اند و طی پنج دهه که از زمان نگارش رمان (T.F.A.) شما می‌گذرد همچنان طنین و بازتاب‌اش باقی است. آیا از تأثیری که این کتاب تاکنون داشته، متعجب نشده‌اید؟ متعجب شده‌ام؟ بله در ابتدا این چنین بود. چیزی به نام ادبیات آفریقا که امروزه از آن یاد می‌کنیم وجود نداشت. و بنابراین وقتی این کتاب را می‌نوشتیم، حتی نمی‌دانستیم که قابل قبول باشد یا به چاپ برسد. همه چیز تازه‌گی داشت - هیچ مبنایی وجود نداشت تا بتوانم بر اساس آن بی‌برم که آیا این اثر مورد استقبال قرار خواهد گرفت یا خیر.

پس از مدتی سعی کردم از علت تأثیر کتابم سر در بیاورم. شروع کردم به درک هر چه بهتر تاریخ کشورم. این طور نبود که بتوان گفت به هنگام نوشتن آن، در زمینه تاریخ جهان تبحر داشتم. کاملاً جوان و بی‌تجربه بودم. می‌دانستم که یک داستانی در سر دارم، اما در واقع ذوق و حسن این را نداشتیم که چطور کتابی بنویسم که تمام مردم دنیا را به طور یکسان متأثر سازد. معنای آن برای قوم ایبو Igbo مشخص بود، اما نمی‌توانستم واکنش مردمان دیگر نقاط دنیا را حدس بزنم. آیا برای آنان معنا و یا تأثیری خواهد داشت؟ بعدها دریافتم که برای دیگران هم با معنی بوده. بگذارید نمونه‌یی را بگویم؛ کل نخبتران کلاس دانشکده‌یی در کره جنوبی، هر کدام نظر خود را در مورد این کتاب برایم نوشتند. و سپس به چیزی پی بردم که قبلاً نمی‌دانستم؛ سرگذشت و پیشینه هم‌عشان مشابه داستان رمان من بود - داستان یا سرگذشت مستعمره‌سازی. آن‌ها تحت

هنگامی که شما به انجام این کار توطیق می‌یابید در واقع اهجاز ادبیات نمایان می‌گردد. یکی از شخصیت‌های رمان (T.F.A.) می‌گوید که آن مرد سفیدپوست «با خنجر نفرت‌اش چیزهایی را که باعث اتحاد و همبستگی ما می‌شد، از هم دریغ و باعث جدایی بین ما کرده است». آیا آن چیزها هنوز گسسته باقی مانده‌اند و یا این که زخم‌ها التیام یافته‌اند؟

آن‌چه در آن‌جا مورد نظر بود، یا راوی داستان در موردش فکر می‌کرد، آشفته گردن یک جامعه و یا برهم زدن نظم آن است. در این رمان بنیان اجتماعی دهکده اوموویا Umuofia با آمدن دولت اروپایی، مبلغان مسیحی و دیگران مختل شد که یک اختلال موقتی نبود، اولین و آخرین اصلاح و تغییر جامعه‌شان بود. اجازه بدهید برای شما از کشور نیجریه مثال بزنم - جایی که حوادث این رمان اتفاق می‌افتد. ایبوها سرزمین شان را به شکل بخش‌های کوچک، شهرهای کوچک و دهکده‌هایی که هر کدام مستقلاً اداره می‌شد، سامان داده بودند. با آمدن بریتانیایی‌ها، سرزمین آن‌ها به هم ملحق گردید و تبدیل به کشوری شد به نام نیجریه. در آخر ایبوها خود را در کنار کسانی می‌دیدند که پیش از این هیچ ارتباط و برخوردی با آن‌ها نداشتند. نتیجه و حاصل چیزی نبود که بتوانید از آن به چیزی دست یابید. شما می‌بایست از یک واقعت کاملاً جدید آگاه می‌شدید و خود را با نیازهای این واقعت جدید که کشوری است به نام نیجریه منطبق می‌کردید. ملیت‌های گوناگون، که هر کدام زندگی مستقل خود را داشتند، توسط بریتانیایی‌ها مجبور شدند با مردمی زندگی کنند که دارای رسوم و عادات و ضرورت‌ها و مذاهب مختلف بودند. و سپس آن‌ها با استقلالی که پس از گذشت پنجاه سال به دست آوردند، ناگهان باز هم تنها و بدون کمک غیر شدند. آن‌ها تدریجاً شروع کردند به فراگیری قوانین استقلال و آزادی و نتیجه این تلاش را باید مشکلی دانست که امروزه گریبان‌گیر نیجریه است که به وسیله قوانین استعماری در جهت به وجود آوردن قوم و ملتی جدید، پدیدار شده است. چیزی وجود ندارد که مبین ناکامی یا کامیابی باشد؛ تمام این‌ها بستگی به شرایط دارد.

ممکن است بپرسید، چقدر زمان خواهد برد تا این مردم با یکدیگر همگام و متحد گردند؟ قطعاً، بسیار طول خواهد کشید، چرا که وجود یک سلسله وقفه‌ها و افشاش‌ها روند این تحول را کند خواهد کرد - یک گام به جلو و دو سه گام به عقب. کار ساده‌یی نیست. آدم همیشه آرزو می‌کند که ای کاش سهل‌تر می‌بود ما با خطاهای مان اوضاع را وخیم‌تر کرده‌ایم، اما حقیقتاً هیچ مانعی وجود ندارد که مانع کنیم راه آسانی را در پیش رو داریم.



آنی از سوی اروپاییان است، انگار که می‌گفتند: بسیار خوب، از گفتن این داستان صرف‌نظر خواهیم کرد، چون داستان دیگری وجود دارد. اما پس از مدتی، دوباره شاهد بازگشت هستیم، البته نه یک رجعت کامل بلکه چیزی شبیه به واکنشی به داستان آفریقایی‌ها که البته هنوز قادر نیست با شدت و حدت آن سنت و باور اصلی و یا پیشینی پیش برود که آفریقایی‌ها به آن واکنش نشان می‌دهند. در برابر هر واکنش، واکنش دیگری وجود دارد و واکنش شدیدتری نیز نسبت به دیگری وجود خواهد داشت. و من معتقدم این همان روندی است که ادامه می‌یابد تا این که آن چه من توازن و تعادل داستان‌ها می‌نامم به وجود آید. چیزی که من به شخصه آرزو دارم در این قرن شاهدش باشم توازن و تعادل داستان‌هاست به صورتی که هر ملتی به تبیین معنا و مفهوم خود قادر باشد. ما قربانی منافع دیگران نیستیم. این بدان معنی نیست که بگویم هیچ کس نباید دربارهٔ دیگری بنویسد. فکر می‌کنم آن‌ها حق دارند بنویسند، اما کسانی که درباره‌شان نوشته می‌شود نیز می‌بایست در خلق این داستان‌ها سهیم باشند. و این همان روندی است که با رمان (T.F.A.) و کتاب‌های دیگری که توسط آفریقایی‌ها در حدود دهه ۱۹۵۰ نوشته شد، آغاز گردید.

بله، همان چیزی است که در آخر از آب در آمد. البته در زمان نگارش آثار چنین معنایی برایمان واضح نبود، ما صرفاً داستان خودمان را می‌نوشتیم. منتها به این نکته نیز پی برده بودیم که مردم تحت سلطهٔ استعمار اجازهٔ انتشار داستان‌هایشان را ندارند و بالاتر از این، طیف وسیعی از مردم سراسر کرهٔ خاکی این فرصت را نداشته‌اند تا داستان‌هایشان را به گوش دیگران برسانند، هرگز سخنی هم بر زبان نیاورده‌اند، ولی به این معنی نیست که آن‌ها چیزی برای گفتن ندارند، بلکه صرفاً به مسألهٔ تقسیم قدرت مربوط است، چرا که داستان‌سرایی منوط به داشتن قدرت است و این وضعیت نباید پایدار بماند. این تغییر به نفع همگان است، حتی برنده‌ها، که بدانند داستان دیگری نیز وجود دارد. چرا که اگر شما فقط یک جنبه از ماجرا یا داستان را بشنوید، اصلاً آن را درک نخواهید کرد. شما از انتقال قدرت صحبت می‌کنید، بنابراین آیا ما شاهد اعتدال قدرت در بین فرهنگ‌ها بیش از آن چه که در حال حاضر وجود دارد خواهیم بود؟

خب، البته نه تغییر در ساختار قدرت، صرفاً قدرت سیاسی منظور من نیست. انتقال قدرت داستان‌ها را خلق خواهد کرد، اما داستان‌ها نیز باعث انتقال قدرت خواهند شد. پس می‌توان گفت که هر کدام تأمین کنندهٔ دیگری هستند. این تعامل دنیا را هفتی‌تر می‌سازد.

به نظر شما آیا در این عصر جهانی شدن و صدور

در کتاب (H.&E.)، شما از شیوه‌های نامطلوبی صحبت می‌کنید که برخی نویسندگان بریتانیایی همچون جوزف کنراد و جویس کری طی قرن‌ها برای به تصویر کشیدن آفریقایی‌ها از آن بهره جسته‌اند، به نظر شما ترسیم چنین تصویری چه منظوری را تأمین می‌کند؟ با صراحت تمام می‌توان گفت که واقعیت کار آن‌ها این بود که به وسیلهٔ نیرنگ و ترفند ما را در موقعیت خطرناکی قرار دهند. چهار صد، پانصد سال ارتباط و تماس اروپاییان با آفریقا ادبیاتی را پدید آورد که نگرشی منفی به آفریقا داشت و چهرهٔ موحشی از آفریقایی‌ها ترسیم می‌کرد. این ادبیات نیز در خدمت موجه جلوه دادن برده‌داری و تجارت برده بود. آثار شوم این تجارت تدریجاً باعث نگرانی بسیاری از اروپاییان گشت. برخی نسبت به این کسب و کار اعتراضی کردند. اما تجارت برده چنان پرمفعمت بود که بسیاری به دفاع از آن برخاستند. گروهی با اعمال نفوذ کوشیدند به حمایت، توجیه و بی‌تقصیر جلوه دادن آن بپردازند، اگرچه موجه جلوه دادن این امر کار ساده‌یی نبود، بنابراین حامیان برده‌داری به اعمال افراطی کشیده شدند. این گروه آفریقایی‌ها را انسان نمی‌شناختند، می‌گفتند این‌ها هیچ شباهتی به ما ندارند یا این که لایق بردگی هستند، آنان انتخاب راهی غیر از این را به مراتب ظالمانه‌تر و بی‌رحمانه‌تر قلمداد می‌کردند.

به هر حال تقدیر چنین وضعیتی آن شد که آفریقایی‌های بازگشته به وطن، بن مایهٔ ادبیاتی شدند که رسالت‌اش به تصویر کشیدن آفریقا بود. حتی پس از ضحلال تجارت برده در قرن نوزدهم، چیزی مشابه با این ادبیات در آفریقا در خدمت نیازهای جدید میریالیستی اروپا به وجود آمده بود. تا این که در اواسط قرن بیستم، آفریقایی‌ها خودشان شروع به سرودن داستان زندگی خویش کردند.

نما در (H.&E.) نوشته‌اید: «ممکن است فرب پس از یک دورهٔ کوتاه غیرفعال و اندکی تعمق در مورد اهداف محکم‌آمیز و ملوکانهٔ پیشین‌اش، مایل باشد تا دوباره وال تعکم و زورگویی را از سر گیرد.» آیا برخی از نویسندگان فربی درصدد ارائهٔ ادبیات چنین تهبیری ستند؟ آیا قصد ندارند که بار دیگر داستان‌های آفریقایی را به سبک و سیاق خود نقل کنند؟

بن باوری که من درباره‌اش صحبت می‌کنم، صداها بل است که به قوت خود باقی بوده و چندین نسل با ن بزرگ شده‌اند. آن چه که مبلغان مذهبی در کلیساها عاملان آن‌ها در خانه‌ها به ترویج و اشاعه‌اش می‌پرداختند، منجر به تقویت تلقی و نظری خاص به ریقا شده است و هنگامی که یک سنت یا باور توان افی برای پایداری در طی قرن‌ها به دست آورد به ختی می‌توان روزی آن را کاملاً کنار گذاشت. وقتی کنش آفریقایی‌ها آغاز شد فکر کردم که این یک وقفة

فرهنگ آمریکایی امکان پدیدار شدن این اعتدال در داستان‌ها وجود دارد؟

مشکل اصلی و واقعی همین است. جذب و علاقه‌مندی عاری از تفکر، ایده‌ها، و فرهنگ و رفتار آمریکایی در سراسر جهان، نه تنها کمکی به دستیابی در اعتدال داستان‌ها نمی‌کند، بلکه برای جهان نیز سودی در پی نخواهد داشت. مردم خود را محدود به یک دیدگاه و عقیده در جهان می‌کنند که منشأ آن جای دیگری است. این دیدگاه در اصل همان چیزی است که ما باید به عنوان یک نویسنده یا یک شهروند همراه با پیشروی‌مان با آن مبارزه کنیم، چون این مورد فقط در عرصهٔ ادبی یا هنری خود را نشان نمی‌دهد. فکر می‌کنم می‌توان گفت، چنین محدودیتی برای جوامعی که خود را تسلیم آن می‌کنند مفید و مناسب نیست.

ایکم ikem شاعر در Anthills of Tho Savannah می‌گوید: «ناگامی اصلی دولت عدم موفقیت زمامداران در برقرار کردن پیوندهای حیاتی و معنوی با مستمندان، محرومان و دل‌های رنجور کشور است، دل‌هایی که در بطن و درون هستی این مردم با تألم و اندوه می‌تپند.» آیا این فئیه دربارهٔ نبحرتهٔ کنونی نیز صدق می‌کند؟

بله، کاملاً مشابه با وضعیت نبحرته است. بریتانیایی‌ها زمام امور و مملکت داری را به دست گروه کوچکی از تحصیل‌کرده‌ها سپردند که تبدیل به حاکمان جدید شدند. آن چه که این شاعر از آن سخن به میان می‌آورد، فاصله‌یی است که بین این طبقهٔ جدید حاکم و دیگر

مردم نیجریه به وجود آمده. در واقع نیاز به این است که مجدداً بین آن دو ارتباطی برقرار شود تا بدین طریق آن‌هایی که در رأس امور قرار دارند در ارتباط مستقیم با مردمی قرار گیرند که به نام همان‌ها این قدرت را اعمال می‌کنند. این ارتباط هم به خودی خود صورت نمی‌پذیرد. در مورد نیجریه، دولت دیکتاتوری نظامی آباچا نمونه خوبی است. ماجرای برملا شده حکومت وی شامل انتقال ثروت و دارایی کشور به حساب‌های شخصی‌اش در بانک‌های خارجی و دزدی و غارت کل ذخایر ملی است. ذخایری که می‌بایست صرف بهداشت، آموزش و پرورش و راهسازی شود. شالوده و بنیان کشور به خاطر هوس‌های این مرد خودخواه، برای تصاحب میلیاردها دلار مضمحل شده و اکنون هم که از شر این دیکتاتور نظامی خلاص شده‌ایم و ندریجا سنی در به کار بستن سیستم دموکراتیکی داریم، شاهد حکمرانانی هستیم که به تضادهای مذهبی بین مسیحیان و مسلمانان دامن می‌زنند که در واقع برای حفظ قدرت است. بنابراین، اکنون متوجه نوع متفاوتی از بیگانگی و جدایی می‌شوید که در آن کمترین توجه به رفاه کشور و مردم‌اش دیده می‌شود.

نظراتان در مورد رئیس جمهور جدید نیجریه، اوباسانجو، چیست؟ این نظر در زمان انتخاب‌اش - ماه می ۱۹۹۹ - خوش‌بینانه‌تر بود یا الان؟

وقتی صحبت از کسانی می‌کنم که تعارضی مذهبی ایجاد می‌کنند، روی سخنم با اوباسانجو نیست، اگرچه احتمالاً اشکالاتی نیز وجود دارد که بتوان وی را مسبب آن‌ها دانست. اما به نظر من او رسالت و وظیفهٔ مشکلی را در پیش رو دارد.

حوادثی که طی بیست سال گذشته در این کشور رخ داده، واقعاً ناگوار است و مایل نیستم در مورد رهبری که فقط یک سال است این وظیفهٔ خطیر و تقریباً غیرممکن را به عهده گرفته، قضاوت کنم. به عقیدهٔ من، هنوز برای قضاوت کردن زود است. فکر می‌کنم برخی از کارهایی که او تاکنون انجام داده، مفید هستند؛ اقدامات دیگری نیز هستند که شاید نیاز است او با سرعت بیشتری صورت دهد، اما دور نشستن و حرف زدن ساده‌تر از عمل کردن است. رهبری کشور بسیار پویایی مثل نیجریه که صدمیلیون جمعیت دارد، کار ساده‌یی نیست.

نادین گوردیمر^۱ Nadine Gordimer در مصاحبه‌یی که زمستان گذشته با نشریهٔ Atlantic Unbound داشت، می‌گفت: «بسیاری از دوستان نویسندهٔ سیاه پوستم که اصرارهای ترین قربانیان مستعمرسازی هستند، از زبان انگلیسی استفاده می‌کنند. با این که آن‌ها می‌توانند از زبان‌های آفریقایی استفاده کنند، اما از انگلیسی بهره می‌گیرند، به گمان من وقتی در زبانی تسلط پیدا می‌کنند، دیگر این زبان از آن شماست.

این موضوع می‌تواند علیه شما مورد استفاده قرار گیرد، اما شما می‌توانید خود را برهاند و به‌سان نویسندگان سیاه‌پوست آن را به کار ببرید، می‌توانید حتی مدعی آن باشید، آیا با نظرات او موافقت؟

بله، کاملاً موافقم. زبان انگلیسی چیزی است که ماسمی می‌کنیم در طول زندگی‌مان آن را فراگیریم، پس حماقت است اگر آن را به کار نبریم. همچنین، در منطق مستعمرسازی و مستعمرزدایی، این زبان سلاح بسیار قدرتمندی در مبارزه برای بازیابی چیزی است که از آن شما بوده. انگلیسی، خود زبان مستعمرسازی بود. چون به هر صورت در اختیارتان است، پس صرفاً یک وسیله نیست؛ بلکه چیزی است که شما با جدیت مدعی استفاده از آن به عنوان سلاحی مؤثر در مبارزه با مستعمرسازی هستید.

شما می‌نویسید که Ama Ata Aidoo^۲ به نمایندگی از طرف مستعمرندان در ماندگانی است که وی. سی. ناپهول^۳ V.S. Naipaul ملاقه‌مند است با پتک چوبی خوش ساختی نظر جان ستان‌اش پی‌درپی به آن‌ها ضربه وارد آورد. فکر می‌کنید که یک نویسنده از کشوری مثل نیجریه باید در مورد سرزمین خویش بر مبنای الزام و تعهد اخلاقی‌اش به شیوهٔ خاصی بنویسد؟

خیر. الزام و تعهد اخلاقی‌یی که شیوهٔ خاصی را برای نوشتن دیکته کند وجود ندارد. اما به نظر من، تعهدی اخلاقی مبنی بر این که نباید با قهرتمندان علیه درماندگان هم پیمان شد، وجود دارد. گمان می‌کنم یک هنرمند، بنابر تعریف من از این کلمه، نباید شخصی باشد که طرفدار یک حاکم مستبد و در برابر مردم تحت سلطهٔ او باشد. این مبنا جدا از روشی است که بخواهد نوع نوشتن را به یک نویسنده تجویز کند. من معتقدم که وجهت کار یک نویسنده آن زمان بروز می‌کند که به عنوان یک نویسنده طرفدار مستعمرندان و مردم تحت سلطهٔ مستبدان باشد.

برخی مدعی‌اند که پوشش خبری رسانه‌های گروهی در آفریقا یک جانبه است - یعنی این که تأکیدشان روی لغبطی و گرسنگی، ناآرامی موجود در جامعه، و خشونت سیاسی است و اصلاً به عملکرد سازمان‌ها و دیگر کشورها توجهی ندارند. آیا شما هم چنین نظری دارید؟ اگر بله، لطفاً بفرمایید این تعریف چه تأثیراتی را در پی خواهد داشت؟ آیا این تعریف تداوم ادبیات ضدآفریقایی بریتانیایی‌هاست که در (H.B.E.) بدان می‌پردازید؟

بله، کاملاً موافقم. افسوس که نتیجه این عملکرد سبب بروز خستگی و شقاوت در وجود مردمی می‌شود که وضعیت خیلی مساعدی ندارند. دلیل تأکید بر نقاط ضعف آفریقایی‌ها، درست همانند آن چیزی است که در موردش سخن می‌گویم. منظور صرف و عادت است

که در اخبار بد و ناگوار و در به تصویر کشیدن آفریقا، همچون مکانی کاملاً متفاوت از دیگر نقاط دنیا، به نمایش در می‌آید. مکانی که انگار در آن انسانیت نمودی ندارد. وقتی مردم کلمهٔ «آفریقا» به گوش‌شان می‌خورد به دنبال آن تصورات خاصی در ذهنشان به وجود می‌آید. اگر شما با یک خانۀ خوب و مطلوبی در لاگوس^۴ Lagos روبه رو شوید، با تصویر ذهنی‌تان مطابقت نخواهد داشت چرا که در ذهن خود به دنبال یک محلهٔ فقیرنشین در این شهر هستید. حال اگر این پوشش خبری در مورد آمریکا باشد، دیگر تأکیدی بر محله‌های فقیرنشین شهر نیست. ممکن است که گاه از آن صحبتی به میان آید، اما در مواقع دیگر، صحبت از مواردی غیر از این است. این، همان توانایی ترک و برخورد با پیچیدگی مکانی - آفریقا - است که به دلیل وجود موضوعات و خبرهای بد و نگران‌کننده درباره‌اش در خلال قرن‌ها، جهانیان را از دل‌شان چنین درکی ناتوان ساخته است. دنیا اصلاً شناختی از آفریقا ندارد. اگر شما یک آفریقایی بشوید یا در آفریقا زندگی کنید، برایتان روشن است که دائماً زیر رگبار خبرهای بد قرار می‌گیرید و می‌دانید که در خیلی از مکان‌های دیگر صحبت از خبرهای خوب است. البته منظور من این نیست که رویان‌های بد وجود ندارد، بلکه وجود آن در کنار چیزهای دیگر است. آفریقا پدیدهٔ ساده‌یی نیست. دنیا قصد دارد طور دیگری جلو‌اش دهد. آفریقا بسیار پیچیده است. موارد بسیار ناگوار هم وجود دارند که نباید تحت پوشش خبری قرار گیرند اما از مسائل و موارد خوب و مطلوب نیز نباید غافل شد. این امر ناشی از همان عدم تماثل و توازن در قدرت است که ما در مورد آن صحبت می‌کنیم. آن‌هایی که قاطرنه پرسنل و خدمهٔ خود را بی‌گردآوری اخبار به دیگر نقاط دنیا بفرستند، در موقعیتی قرار دارند که می‌توانند تعیین کنند چه تصویر و برداشتی از آن مکان‌ها تهیه شود زیرا منابع انجام این کار را در اختیار دارند، در حالی که یک کشور آفریقایی خدمه و پرسنل تلویزیونی که به آمریکا بفرستد و به عنوان مثال، از مسائل فجیع و مصیبت‌ناز آن جا گزارش خبری تهیه کنند، را در اختیار ندارد. پس آمریکا تصاویر اصحاب‌انگیز از موطقت، قدرت، انرژی و سیاست‌اش را ارسال می‌کند و مردم دنیا به طرز کاملاً مفروضانه زیر رگبار اخبار مطلوب و خوب در مورد قدرتمندان و اخبار نامناسب و بد در مورد کسانی که قدرت کمتری دارند یا اصلاً قدرتمند نیستند، قرار می‌گیرند.

شما اشاره کرده‌ید که ادبیات به منظور توجه برده‌داری و امپریالیسم به کار گرفته می‌شود. در حال حاضر از چه چیزی برای توجه این پوشش خبری نامطلوب در آفریقا استفاده می‌شود؟

این نوع پوشش خبری در آفریقا به منظور توجه

سکون و عدم فعالیتی است که مسبب خستگی و سختی مردم شده است. همانند ماند و سکون محض است. حالتی که مدت‌های مدیدی است اتفاق افتاده و هم اکنون نیز بر همین روال است. مگر این که چیزی مانع آن گردد و روالی را تغییر دهد که یک عادت ذهنی شده است.

شما طی مصاحبه‌یی که در سال ۱۹۹۸ با نشریه نیویورک تایمز New York Times داشتید، گفتید که: «از این که مجبورم در اروپا یا آمریکا زندگی کنم بسیار همگین و ناراحت‌م. ارتباط بین من و جامعه‌یی که دربارهاش می‌نویسم بسیار نزدیک و اجتناب‌ناپذیر است. آن زمان چه احساسی داشتید از این که این کتاب را خارج از کشور خود می‌نوشتید؟»

ممکن است آن را طوری جلوه داده باشم که گویی نوشتن در خارج از نیجریه برایم غیرممکن است، اما این چنین نیست. فکر می‌کنم منظورم این بود که کارکردن در نیجریه چنان قوت قلبی به من می‌دهد که در هیچ جای دیگر نمی‌توان بدان دست یافت. اما این بدان معنی نیست که آدم قادر به انجام کارش نیست. می‌توان کار کرد و همیشه از آن چه که برای آدم فراهم و موجود است، بهره جست. قصد دارم رمانی را در آمریکا بنویسم. وقتی که این کار را کردم، شاید بتوانیم در مورد تأثیر نوشتن یک رمان در خارج از وطن به بحث و گفت‌وگو بپردازیم. البته حالا هم غیرممکن نیست. اکنون در همین زمینه می‌توان سؤالی را مطرح کرد که دقیقاً آن چیزی نیست که شما مطرح کردید؛ چرا رمانی درباره آمریکا نمی‌نویسم؟ دلیل‌اش صرفاً این نیست که من نمی‌خواهم در یک سرزمین بیگانه سرود و نغمه مالکان آن جا را بخوانم و سردهم، بلکه این دقیقاً شکل عملی این توازن مورد بحث ماست. کم نیستند نویسندگانی که در آمریکا و برای آمریکا می‌نویسند. پس، در حالی که تعداد اندکی وجود دارند که درباره جاهای دیگر دنیا می‌نویسند، ظاهراً اضافه کردن مطلبی از سوی من به آن حجم وسیع که مردم در این جا می‌نویسند، کار عبث و بیهوده‌یی است. بنابراین علت‌اش هم این است، اصلاً مرموز و گنگ هم نیست. سعی ندارم که در مورد آمریکا بنویسم، چون این کار در واقع هنر داخن نیرویی است که باید صرف به وجود آوردن چیزی می‌شد که شانس و فرصتی برای فراهم آوردن‌اش وجود ندارد.

آیا زندگی در این جا بر نوع تفکر شما در مورد نیجریه تغییری ایجاد کرده است؟

باید این طور باشد، شیوه تحسین برانگیز کنترل تحولات سیاسی در آمریکا به نحو خاصی در نظرم جلوه کرده است. اکثر مردمایی که در این جا زندگی می‌کنند، نمی‌توانند درک کنند که شما اهل جایی مثل نیجریه هستید که تاکنون قادر نبوده تحولات سیاسی موجود را

به آزادی کنترل کند. آرزو می‌کنم نیجریه نیز به‌اموزد که چطور مسائل خود را حل کند. البته موارد دیگری هم هستند که آرزو می‌کنم آمریکایی‌ها از نیجریه بیاموزند؛ ارزش انسان به عنوان موجودی زنده، عدم اعتقاد به تبعیض نژادی به عنوان عاملی در تفکر و حکومت. این چیزی است که برای آمریکا آرزو مندم، زیرا روزی نیست که در این کشور بدون مسائل نژادپرستانه سپری شود که در واقع بار سنگینی است بر دوش کشور آمریکا.

ممکن است در مورد سفری که تابستان گذشته به نیجریه داشتید صحبت کنید؟ برای‌تان بازگشت به آن جا چطور بود؟

تجربه بسیار تأثیرگذار و پرشور و هیجانی بود. هیجان‌اش بیشتر به این دلیل بود که سال‌های زیادی بود به آن جا نرفته بودم، اما اوضاع و احوال کشورم خیلی غم‌انگیز بود. از تجربه جدید حکومت دموکراتیک چند ماهی نمی‌گذشت که به آن جا رفتم، بنابراین تجربه بسیار تأثیرگذاری بود.

آیا امیدوار هستید که روزی برای همیشه به آن جا برگردید؟

بله، در واقع امیدوارم. وضعیت کنونی می‌بایست تغییر کند تا شرایط مناسبی برای بازگشت من و امثال من مهیا گردد. مواردی همچون بیمارستان‌ها که سابقاً وضعیت کاملاً رضایت بخشی داشتند، باید مسیر رسیدن به یک بیمارستان نیز درست شود. اما ما بی‌وقفه در انتظار فرصتی مناسب هستیم؛ نه تنها من، بلکه خویشاوندانم، همسر و فرزندانم. اکثر احساس رضایت بخشی خواهند داشت اگر در وطن خود کار کنند. آن جا به کارهای زیادی نیاز دارد، اگر چه ضرورتاً کارهایی نیستند که انسان ترجیح بدهد به انجام‌شان رساند.

آرزو و چشمداشت شما برای آینده نیجریه چیست؟ همواره امیدوارم و آرزو مندم که نیجریه با داشتن ذخایر طبیعی و انسانی عظیم خود آن کاری را بکند که شایسته است و آن طوری باشد که می‌بایست. گوناگونی و سعی در بین مردمان پرشور و با طراوت ما که هیچگاه در وضعیت مناسبی نیستند، وجود دارد، اما وقتی شرایطی برایشان فراهم گردد، آن‌ها حقیقتاً قادرند هر آرزویی را عملی کنند. و امیدوارم که ما روزی بتوانیم به استمدادهای بالقوه خود پی ببریم.

لطفاً در مورد روای تمدنی جهانی که در (H.&E.) بیان می‌کنید، توضیح دهید. تمدنی که به باور برخی بدان دست یافته‌ایم و برخی دیگر معتقدند که این چنین نیست.

واقماً نمی‌دانم آن دنیای متمدنی که من در نظرم منجم می‌کنم باید چطور می‌بود، اما می‌دانم آن چه امروزه عرضه می‌گردد تمدن صرفاً اروپایی و آمریکایی

است. یک تمدن جهانی، چیزی است که همه ما آن به وجود آوریم. اگر پذیرای این نظریه باشیم که رسیدن به آن مطلوب است، پس به سراغ‌اش خواهیم رفت، بر روی آن کاری انجام خواهیم داد و در مورد‌اش گفت‌وگو خواهیم کرد. آن‌هایی که می‌گویند این وضعیت ناشی از عملکرد نادرست ما در برابر تعهداتمان است، بر این باورند که این وضعیت کنونی در واقع همان تمدن جهانی است. به گمان من، هدف خودفریبی نیست. اگر ما خواستار تمدن جهانی هستیم می‌بایست در رساندن آن به منته‌ ظهور، تلاش کنیم. و هنگامی که این تمدن تجلی یابد، متوجه آن خواهیم شد، چرا که چیزی خواهد بود متفاوت با آن چه که امروز داریم. متأسفانه تقدیر برخی فرهنگ‌ها نابودی است چرا که هیچ‌کس با جدیت از آن‌ها حمایت نمی‌کند. اما ما می‌بایست تلاش کنیم تا مانع از این امر شویم. ما باید این گفت‌وگو را که گفت‌وگوی داستان‌ها و زبان‌هاست ادامه دهیم و در انتظار سرانجام آن باشیم. □

پی نوشت‌ها:

۱. ایدیلان دومین شهر بزرگ نیجریه که در جنوب غربی این کشور واقع شده قدیمی‌ترین دانشگاه نیجریه، که هر سال ۱۹۲۸ در این شهر تأسیس شده از شهرت جهانی برخوردار است.
۲. جوئیس کری (۱۸۸۸-۱۹۵۷)، رمان نویس بریتانیایی، شهرت وی به خاطر نگارش دو تریلوی اوست.
۳. ایبو: نام قبلی‌یی که در جنوب شرقی کشور نیجریه زیست می‌کنند.
۴. ختم نامین گوردیمو (۱۹۲۳) رمان نویس و نویسنده آفریقایی جنوبی. در اکثر آثار او اعتراض به مسایلی همچون آپارتاید و ستاسور دیده می‌شود. برنده جایزه بوکر ۱۹۷۲ به طور مشترک و نوبل ادبی در سال ۱۹۹۱.
۵. ختم اما آتا ایبو (۱۹۴۲) نماینده‌نامه نویسنده، رمان نویس، شاعر و داستان‌نویس کوتاه نویسی. معروفترین اثر وی که نماینده‌نامه شهرت خاص خود را از دست نداده است، او یکی از نویسندگان پیشگامی است که به جایگاه زن در آفریقای امروز می‌پردازد.
۶. روبر وی اس. نایبول (۱۹۲۲)، رمان نویس و سفرنامه‌نویس بریتانیایی هندی تبار. شاعرکار کمیک او A House for Mr. Biswas, 1961 است با نگارش اثر جایزه بوکر ۱۹۷۱ را از آن خود کرد.
۷. ۷۷ گوس: مهم‌ترین شهر بندری در جنوب غربی نیجریه خلیج گینه. بین قرون شانزده تا نوزده این شهر مرکز تجارت برده بود. پایتخت نیجریه بین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۲، این شهر بین سال‌های ۱۸۵۱ تا ۱۹۶۰ تحت تصرف بریتانیایی‌ها بود.